

ایان مکیوین

شنبه

ترجمة مصطفى مفیدی



انتشارات نیلوفر

یادداشت مترجم

آدم کتاب را که می‌خواند در جاهایی احساس می‌کند مثل این‌که در پرواز اندیشه و خیال با شازده کوچولو و آنتوان دو سنت اگزوپری همسفر شده است: صدای لطیف و چهره‌آثیری او به نظرش می‌رسد. در جاهایی که نویسنده روح هنری پرون، دلمشغولی‌ها و تردیدهایش، را می‌کاود احساس می‌کند با داستایفسکی به اعماق روح انسان سفر کرده است. می‌بیند که در برابر حکم سرنوشت، سرشته در ژن‌ها و رمزهای ژنتیک، برتر و بهتر از همسایه‌اش نیست. سروان کارامازوف را می‌بیند که برای شادی دل کودکی از نهایت فروتنی فروگذار نمی‌کند. با ویکتور هوگو به مهمانی خانهٔ بینوایان می‌رود تا با همدلی و دردستانی خود اندکی از بار محنتی را که زندگی در جامعهٔ ستم‌پرور بر آنان روا داشته است، بکاهد و مرهمی بر زخم ایشان بگذارد. نوای نی بزچرانان پیرنه را از زبان رومن رولان، در لابه‌لای سطور جان شیفته می‌شنود. با مارتین گمزده و خسته‌جان در جست‌وجوی خدایی بی‌نام و نشان، ارنستو ساباتو را در صحنه‌های قهرمانان و گورها دنبال می‌کند و شمه‌ای از فضای محنت‌باری را که ستمکاران دیکتاتور آرژانتین بر مردمان آن دیار روا داشتند از قلم او می‌خواند. پرو را از دید خوزه ماریا آرگداس روده‌های ژرف می‌بیند، که زندگی سخت و دردناک سرخپوستان پرو و تلاش‌ها و مبارزات آنان برای رهایی از ستم اربابان و فرمانروایان را به تصویر می‌کشد.

یک

چند ساعت پیش از بامداد هنری پرون^۱، که یک جراح اعصاب است بیدار می‌شود و درمی‌یابد که پیش از بیدار شدن روی تختخواب نشسته ملافه‌ها را کنار زده و سپس برپا ایستاده است. برای او روشن نیست که دقیقاً کی هوشیار شده است، ارتباطی هم به موضوع ندارد. قبلاً هیچ‌وقت چنین کاری نکرده است، ولی وحشت‌زده نیست و هیچ تعجب هم نکرده است، زیرا احساس سبکی می‌کند و از ایستادن روی پاهایش لذت می‌برد، و در پشت و پاهایش احساس قدرتی غیرعادی می‌کند. برهنه در کنار تختخواب می‌ایستد - او همیشه برهنه می‌خوابد - قد بلندش را احساس می‌کند، از تنفس آرام زنانش و تماس هوای سرد و خشک اتاق خواب بر پشت‌اش آگاه است. این نیز احساس لذتبخشی است. ساعت کنار تخت سه و چهل دقیقه را نشان می‌دهد. از این‌که بیرون از تختخواب چه می‌کند تصویری ندارد: نیازی به آرام کردن خود ندارد، از یک رؤیا یا حادثه‌ای در طول روز قبل، یا حتی وضعیت جهان آشفته‌خاطر نیست. انگاری همان‌طور در تاریکی سرپا ایستاده و سبکبار، از هیچ عینیت یافته و به هیئت مردی بزرگسال درآمدہ است. بر رگم آنچه ساعت نشان می‌دهد یا کارهای سخت روزش ایجاب می‌کند، نه احساس خستگی می‌کند و نه وجدان‌اش دربارهٔ بیمار خاصی در رنج است. در واقع، هوشیار و گوش به زنگ است، مشغلهٔ ذهنی ندارد، و به‌طور

1. Henry Perowne